

مجنبتی گهسوتنی خوزستان

سروستان گوشه‌ای از شرق خوزستان

سرو را ایرانیان درخت آزادیگی نامیده‌اند. این تعبیر رندها پدران ماست که ثمر ندادن سرو را به پای آزادی‌گاش گذاشته‌اند. در معماری بومی ایران هم سرو خیالی در خانه‌های ایرانی هنرمندانه ریشه دوانده است. سنگ‌نگارهای تخت جمشید که تندیسی از شکوه این درخت اساطیری است، گواه دیگری بر اعتبار سروهای ایرانی است. به رغم قامت سروهای کویر مرکزی ایران و قدمت تاریخی‌شان خبرها از سباه سروهای باستانی دیگری حکایت می‌کنند که در منطقه «قلعه سروستان» روزگاری می‌گذراند و سه هزار سال است به زندگی در شهرستان باغملک خوزستان الفت گرفته‌اند. حفاظت از این گونه‌های نادر طبیعی که در تاریخ و عمق خاک ایران‌زمین ریشه دوانده‌اند در شرایطی ضروری به نظر می‌رسد که این روزها سروهای دیگر نقاط ایران و از جمله سروهای ۴۰۰ساله کاشان در برابر ناملایمات زمانه خمیده‌اند و به عقیده یک فعال منابع طبیعی و محیط زیست «همان درختانی که در سکوت نظاره‌گر قتل ناجوانمردانه یکی از مردترین رهبران تاریخ معاصر ایران بوده‌اند باید در بهت و حیرت و بی‌تفاوتی و خاموشی ما ایستاده بایرنند و به حافظه تاریخی [ما] رسیده شوند»

سرو یا خاک مانس دارد. قدیمی‌ترین سروها و به طور کلی قدیمی‌ترین درخت ایران‌زمین سرو چهار هزارساله‌ابرقواست اما در روستای عشایری «قلعه سروستان» که انبوهی از درختان انار، انگور، انجیر، نوت، بنه، کلنگ، گردو، تعداد قابل توجهی گیاه خوراکی و دارویی همچون آویشن، چویل، پونه، گولفته، چشمه‌های جوشان، پرندگان و حیواناتی همچون تیهو، کبوتر، کبک، خرس و پلنگ وجود دارد استقرار سرو عظیم چهار سر و شکوه و عظمت این منطقه کوهستانی افزوده است. منطقه قلعه سروستان که در بخش مرکزی بین کوههای «مگشت» و در نزدیکی «دره زبکی» و «رزگ» قرار دارد منطقه‌ای بسیار زیبات است که با بهره‌برداری از جاده جدید باغملک به امامزاده عبدالله از جمله مناطق مستعد گردشگری در کشور محسوب می‌شود.

در روستای عشایری قلعه سروستان چهار سر عظیم وجود دارد که گفته می‌شود بیش از سه هزار سال عمر دارند. یکی از سروها با بیش از هفت متر قطر در تنه درخت و ۲۵ متر ارتفاع بیش از سه هزار سال قدمت دارد و بلندترین سرو در منطقه محسوب می‌شود.

با توجه به ارزش تاریخی این سروها و برای جلوگیری از قطع درختان که طی سال‌های اخیر یک سرو این منطقه قطع شده است باید آن را ثبت کرده و از آنها نگهداری را عمل

یافت و در این منطقه عشایری قلعه و دژهای نظامی وجود دارد که به باور بعضی افراد محلی مربوط به دوره سلجوقیان و به گفته بعضی دیگر مربوط به دوره عباسیان است که ظاهرا فردی به نام «سردار ملیج» از فرماندهان امیراسلان سلجوقی آن را بنا نهاده است. لذا این منطقه به واسطه وجود قلعه و سرو به نام قلعه سروستان معروف شده است. برای مشاهده این سروهای تاریخی پس از گذر از باغملک و قرار گرفتن در جاده رابط و عبور از روستاهای صحرای خمین، درب، چلچلک و آرزو به روستای عشایری قلعه سروستان می‌رسیم. معروف است که زرتشت دو درخت سرو کاشت که یکی در «فرپومد» ابرکوه و دیگری در کاشمر بود. سرو کاشمر را متوکل عباسی از سر بغض برید و به خواش زرتشتیان توجه نکرد. او می‌خواست از تنه آن سرو کاهی در بغداد برای خود بسازد ولی پیش از آن فرشته مرگ زودتر از درخت به بغداد رسید و متوکل را به خاک برد. امروزه اما درخت سرو چندهزارساله در ابرکوه پابرجاست که مورد عنایت اهالی است و در میراث فرهنگی نیز ثبت شده است.

ابرقو جوشیده و تارک بلند خود را در سینه آسمان فیروزه‌ای فروگشته». تردید مار کوپولو اشاره شاعرانه‌ای به درخت سروی دارد که زرتشت در ابرقو کاشته است. محمداالله مستوفی هم می‌نویسد: «انجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم دارد. چنانچه سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آنها بلندتر و بزرگ‌تر است.»

غرب؛ هورا!تعظیم -ام‌الدین

اما آذرخش نودری از کاشانسان گردشگری خوزستان در سایت اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری خوزستان سفرنامه‌ای به غرب استان خوزستان نوشته است که در این گزارش جای آن را خالی دیده که به انعکاس بخشی از آن می‌پردازیم. او در نوشته خود که نام سفر به دیار کهن دارد، می‌نویسد: از همین آغاز راه بر از نوشتم. با اینکه چندین بار بر نقشه دیدم‌ه که دشت آزادگان در غرب استان خوزستان جای گرفته است باز گویی می‌خواهم به جنوبی‌ترین جای جنوب سفر کنم. هویزه و بوستان در گوشم زمزمه می‌کنند، صدای تیربار و توپ؛ عطریان را حس می‌کنم، بوی باروت و خون، همه نمانده‌هایم از این منطقه در جنگ خلاص می‌شود. سرشار از شگفتی می‌شوم وقتی می‌شنوم بزرگ‌ترین ایستگاه پرنده خاورمیانه در مرزی مشترک با عراق در این دیار امتداد می‌یابد. اهواز را به سمت سوسنگرد طی می‌کنیم که چشم به کاخ شیخ خزعل در شهر حمیدیه می‌افتد که هم‌اکنون در تملک سازمان آب و برق است. کاخ کنار رودخانه‌ای قرار دارد که کرخه کور می‌نامندش و از انشعابات رودخانه کرخه است. چون مجوز نداریم اجازه دیدن هم نداریم. همراهم می‌گوید کرخه کور همان نهر تیری است که از زمان اردشیر به جای مانده است. در امتداد راه به زمین‌های سراسر سبز کشاورزی می‌رسیم. بهار دل‌رایی می‌کند با تمام شکوهش و مردمان در برابرش تاب مقاومت ندارند، تکاپو و شور زندگی چون نسیم، سبک بر زمین‌ها جاری است. کنار مزارع گنبدی است که بر ورودی‌اش نام امامزاده سیممحسن شمشعی حک شده است.

می‌گویند قدمتی ۵۰۰ ساله دارد. زمین‌های کشاورزی کنار امامزاده جزء زمین‌های درجه یک کشاورزی است که ظاهراً از دیرایی‌های اشراف پهلوی بود که هم‌اکنون متعلق به مردم است. آنچه در محوطه امامزاده برایم جالب است، وجود درختان بومی است که سراسر پارچه‌های سبز بر آن صحنه‌هایی از فیلم آواتار برایم مجسم می‌شود؛ آنجا که بومیان بندی از وجودشان را به بندی از درخت تگه می‌زدند تا در هستی‌اش جاری شوند و هستی عطایشان شود. امامزاده را به شوق دیدن سراب ترک می‌گویم. تاکنون بی‌واسطه سراب ندیده‌ام، حسی ناشناخته فرا می‌خواند. از جاده قدیم حمیدیه به سمت سوسنگرد به سوی منطقه جلیعه راه می‌افتم؛ جایی که صحر ا و سراب به هم پیوسته است. در مسیر کنار تپه‌های الله اکبر زمینی شیبدار و گودال‌مانند وجود دارد که با بارندگی آبگیر می‌شود و حاکی از قصه‌هاست. مردم محلی می‌گویند در زمان قدیم دو پادشاه در دو سوی آبگیر حکومت می‌کردند که دائم در نزاع بودند و آثارشان همچنان پابرجاست.

ما مردم پر از قصه‌ایم، نمی‌دام زندگی‌مان را قصه می‌کنیم یا قصه‌هامان را زندگی. به جاده پادگان قدس که می‌رسیم صدای پرنده و تیر در هم می‌آمیزد و صدای رقص نرم پای باد به روی ماسه‌ها. پلک‌هایم ناخودآگاه به هم می‌آیند. که گفته بود طبیعت خوش‌آواترین موسیقی است؟! چشم که می‌گشایم مسحور می‌کند. پندار آب و عطش حق دارد بناتزد در تمام زندگی‌مان. بری، حمانه زیباست سراب پیش رویم. حس آیینی کردن را به جانت می‌اندازد میان ماسه‌ها و گون‌هایی که در برت گرفته‌اند. برمی‌گردیم تا روانه هور شویم؛ مقصد سفرمان، اشتیاق گاه چنان پایش را از گلیشش درازتر می‌کند که کم می‌آوری در برابرش. در مسیر از هور می‌گوییم. از جنگ، از داک‌های مرزی، از فعالیت‌های شرکت نفت، از لشکار چپان غیرمجاز و از همه چیزهایی که دست در دست هم نهاندند تا چهره بکر هور را دیگر کنند. هورالعظیم تالابی بزرگ و دائمی است که بین دو کشور ایران و عراق قرار گرفته است. مساحت کل این تالاب ۱۰۲۰۰۰ هکتار است که ۳۲۰۰۰ هکتار آن در ایران و ۷۰۰۰۰ هکتار آن در کشور عراق است. عمق هور هنگام طغیان به حدود هشت متر می‌رسد. تا سال ۱۹۹۲ تالاب هورالعظیم از رودخانه‌های کرخه در ایران و دجله در عراق تغذیه می‌شد ولی در سال‌های اخیر عمدتا از رودخانه کرخه تغذیه می‌شد. هورالعظیم به لحاظ زیستی بسیار متنوع است. انواع پرندگان و ماهی‌ها را در این منطقه می‌توان مشاهده کرد. روینده اصلی هور، نی است که زندگی هورنشینان به آن وابسته است. یورپایی‌ای از صنایع رایج در منطقه است. نی را از هور آورده، وقتی خشک شد پوشتش را با وسایله‌ای به نام نی‌کن جدا کرده و نی‌ها را به هم می‌بافند که معمولاً به عنوان زیرانداز، در موزیفها یا محل نگهداری دماها و حتی گاه در خانه‌ها استفاده می‌کنند. از شاخه‌های هور گاویش است که دام رایج در منطقه است. از دیگر راه‌های امرار معاش مردم به جز صید ماهی شکار پرندگان است که فصل ماهه اول سال ممنوع و از مهم‌ا ت استفاده هر سال آزاد است. با این وجود در این فصل نیز صیاد پرندگان قلیت را می‌فشرد. دو سوی جاده نیزار است و شگفتی‌های بر زبان نیامده، فقط آبی آسمان و هور و سبزی نی‌هاست که می‌بینی و پرندای که نگاهت را پرواز می‌دهد. به هورنشینان رفیع می‌رسیم. رفیع بزرگ‌ترین و نزدیک‌ترین مجموعه مسکونی به هور است که از فضاهای نی‌ساخت بیشتر جهت نگهداری از دماها و محصولاتش استفاده می‌کنند. نمی‌شود به این دیار آمد و فراموش کرد زخم‌هایی را که بر پیکرش مانده. نمی‌شود به این دیار آمد و فریاد خانه ویران‌شدگان را نشنید. نمی‌توان در این دیار مصمصیت آخرین نگاه را از یاد برد، به سمت دهلاویه می‌رویم، خالی شدام، یادمان دهلاویه کمی از سوتر از محل شهادت دکتر چمران به یادش بنا شده است. آثار باقی مانده از جنگ فضای بیرونی محوطه یادمان را فراگرفته است، تانک، ضدهوایی، نفربر و…

دهلاویه را به سمت المالدین پشت سر می‌گذاریم. در پایان سفرم، حریصانه این جرعه‌های آخری را می‌نوشم. المالدیس با ۱۴۰۰ هکتار مساحت صحرایی کم‌نظیر است. از صحر ا فقط شن و ماسه را در ذهن داشتم؛ زیبایی سرسختانه گیاهشان ولس بزرگ هستی است. جنگلی باگرفته میان ماسه‌ها، چرم راه است این صحر ا، خوشونی در میان نیست. نمی‌توانم باور کنم گاه خداحافظی خورشید که برسد برین چشم گرگان سلام گوید.

برهنه پا به صحر ا می‌نهم تا گم شوم در این دیار بی‌دریغ…

۱۱۲

نگاهی به یکی از قدیمی‌ترین مراکز آموزشی ایران

نشادباش ۱۱۲ سالگی دبیرستان صمصامی



◄محمدحسین سوری

انسان‌های فرهیخته آگاهند که جامعه را فرهنگ انتظام می‌بخشد و در این نظم‌بخشی است که انسان اجتماعی می‌شود. آنگاه فرهنگ وسیله ارتباطی جامعه‌ای هر چند کوچک، با جوامعی گسترده‌تر و برپار تر شده که در نتیجه با گسترش علم و آگاهی، کم شدن فواصل طبقاتی، باورپذیری بر حقوق انسانی و استواری بنیان‌های فکری؛ بنایی می‌شود ماندگار.

دبیرستان صمصامی اراک برای کسانی که حتی مدت کوتاهی در اراک زیسته‌اند، نامی آشناست، و چنانچه اندک‌اطلاعاتی از چگونگی ساخت و نیت بانی داشته باشند، با نگاهی کنجگراتر که گذر از برابر این جایگاه فرهنگی به گونه‌ای از معنای جاودانگی می‌رسند که «مرا نام باید که تن مرگ راست.»

در سال ۱۲۷۸هجری شمسی، حدود ۱۱۲ سال پیش، مرحوم حاج‌ذوالفقار بیات با جمع‌آوری کودکان بی‌سرپرست و فرودست، اولین مدرسه را در خانه مسکونی خود، به شیوه نظام جدید آموزش و پرورش بنیاد نهاد

فرانسوی

سفر به اعماق زمین

شاید هیچ کدام از جاذبه‌های گردشگری طبیعی ایران

جزء «ترین»‌های دنیا نباشد اما وجود تمام گونه‌های جاذبه‌های طبیعی گردشگری در گستره مرزهای یک سرزمین، خود یکی از ترین‌های دنیاست. جاذبه‌ای همچون غار «چال نخجیر» در پنج کیلومتری غرب شهر نراق و ۱۰ کیلومتری شرق دلیجان در ۲۴ درجه و دو دقیقه طول شرقی و ۵۰ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی در استان مرکزی یکی از همین گونه‌دیدنی‌های سرزمین ایران است. اگر عبارت مشهورترین یا بزرگ‌ترین غارهای دنیا را به زبان انگلیسی در اینترنت جستجو کنی به زان نخجیر نمی‌رسی اما مشک نکن با حضور در چال نخجیر خود را در دل افسانه‌های ژول‌ورن خواهی یافت. دهانه غار از سطح دریا حدود ۱۶۶۰ متر ارتفاع دارد؛ دهانه‌ای که بر سر تالابی آن علاوه بر نام غار قدمت ۷۰ میلیون ساله‌اش هم بر آن نقش بسته است. عددی که تصورش برای من که از زمین‌شناسی سر رشته‌ای ندارم سخت است: ۷۰ میلیون سال پیش.

چال نخجیر که اواخر سال ۱۳۶۷ در اثر یک انفجار در نزدیکی دهانه آن توسط سازمان آب دلیجان کشف شده و سال ۸۱ در دیف میراث ملی کشور به ثبت رسیده است. تا ابتدای امسال بازدید از آن برای عموم ممکن نبود و نیاز به مجوز داشت. از نوروز امسال ۱۲۰۰ متر از این غار که نورپردازی و مسیرسازی شده، برای بازدید به روی عموم باز شده است. این راه خشکی میان قندیل‌های کوچک و بزرگ آهکی بسیار زیبا شامل استخری است که درون غار است و قرار است در آینده همچون غار علیصدر برای قایقرانی آماده‌شود. ظاهراً نور فلاش دوربین‌های عکاسی برای این قندیل‌ها مخرب است و اداره میراث فرهنگی به جای توضیح این ماجرا به



توضیح این ماجرا به

اینگلیسی

بابا لقمان؛ یادگاری از عهد سلجوقی

آسمانش گاهی انقدر آبی می‌شود که چشم

را پر می‌کند و هوش و حواس را با خود می‌برد.

در کنارش مزارع سویوا و دشت‌هایی پوشیده

از گل‌های زرد است و در بهار دشت پر می‌شود

از قزمزی لاله‌ها. اینجا تنها صدا، صدای خروش

آب در قنات قدیمی است که زندگی و حیات را

به مردمانش هدیه می‌دهد. مردمی سختکوش با

دست‌هایی که در نبرد تیشه و خاک، حساب

تاول و پینه‌ها از کف‌شان رفته. با چهره‌هایی که

دست آفتاب با بی‌رحمی تمام سیاه‌شان کرده

و با چشم‌هایی که چشم امیدشان به خداست.

اینجا مقبره بابا لقمان است. بنای مقبره

شیخ لقمان سرخسی از عرفای قرن چهارم

هجری قمری و معاصر با ابوسعید ابوالخیر و شیخ

ابوالفضل سرخسی، از ابنیه باشکوه و مهم تاریخی

است که در سه کیلومتری سرخس واقع شده.

مشهد از آن دسته شهرهایی است که در

طول سال از خیل عظیم زائران پذیرایی می‌کند

اما جاذبه‌های زیارتی و سیاحتی استان خراسان

تنها به مشهد ختم نمی‌شود. از نیشابور گرفته

تا تربت‌جام و تربت‌حیدریه. در هر گوشه که

نگاه کنی یا بزرگی را خفته در خاک می‌بینی

یا منظره‌ای زیبا نگاهت را میخکوب می‌کند.

سرخس در گوشه شمال شرقی ایران در

۱۸۰کیلومتری شرق مشهد در استان خراسان

سال پنجم ■ شماره ۱۱۶۹ ■ دوشنبه ۴ بهمن ۱۳۸۹

سروزمینی

شرق



◄◄سیلیان محمدی / کردستان

همسای

در کام نهنگان رو گر می‌طلبی کامی*

قدیمی‌های ما (کردها) می‌گویند یک رویاه سفر رفته

بهرت از صد شیر خفته است (نقل به مضمون) لابد مردمان

دیگر به ما همین مضمون مثل‌هایی دارند یا مثلاً آقا سعدی

می‌سراید «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی».

حالا اگر رویاه من باشم که همیشه چادرم سرم است

برای هر سفری و شیر او باشد که در خانه نشسته و می‌بیند

و می‌شنود و می‌خواند، بهتر داستان «من» می‌شوم و

خامش «او».

غرض از «من» بشر امروزی است که با یک تلفن در

تور فلان جا ثبت نام می‌کند و مثلاً رحل سفر می‌افکند.

اما این همان سفری است که سعدی و قدمای ما از آن

حرف می‌زنند؟ می‌خواهم بگویم مفهوم سفر عوض شده،

هم شکلش و هم ماهیتش چیز دیگری شده. دیگر مثل

آن زمان‌ها نیست که طرف روزها و هفته‌ها برود و سرد و

گرم بیابان و کوهستان را بچشد و در مسیرش با هفت‌ملمت

آشنا شود.

آن چیزی که امروز بازار به عنوان سفر به ما تحمیل

می‌کند، تنها خط خطی از فانتزی زیبای آن سفرهاست. در

بسیاری از مسافرت‌های جنس امروزی، تنها درک مسافر از

مقصد، تابلوی «به شهر ما خوش آمدید» است.

تورگردان برایمان بلیت می‌گیرد، هتل چند ستاره رزرو

می‌کند و در سفر هم ما را تحت‌الحفظ به جاهایی می‌برد

که قبلاً از تکرر قدم‌های

خودمان و همنوعان‌مان

خوب صیقل خورده

است. همه آن چیزی

هم که از سفر برای

ما می‌ماند، چند عکس

است که در کنار این

صیقل‌دیده‌ها و در جمع

دوستان‌مان است.

خبک خواب این

معامله‌ها است که من

دوباره خام را از آن شیر

به گمان من سفر از آن «خیلی چیزهایی» است که

کلاسیکش به مراتب حال بیشتری دهد. نه به این معنا

که با شویم پیاده و با شتر جاده‌ها را گز کنیم و تجربه

بیندوزیم اما نه به صنعتی‌شدگی سفرهای امروز هم.

اصلاً این طور بگویم که دست‌کم هر وقت در داخل ایران

سفری می‌روم، اگر چند تا قهوه‌خانه جای جدید نروم و

گبی زنم و چیزی‌ک از مردم آنجا در قهوه‌خانه‌ها دستگیر

نشود، انگار سفر نرفته‌ام.

هزارهای هم اگر بروم و خوش هم بگذرانم اما چرخي در

بازار سنتی آنجا نزده باشم، انگار هیچ نفهمیده‌ام و نکرده‌ام.

راستیت همه چیز سفر هم‌مین‌هاست. خب اگر قرار

است سفر برویم تا مجتمع‌های فروش آتچنایی را گز کنیم

و جاهای مثلاً توریستی‌اش را سر بزنیم، چه اذیتی است،

اینجا هم می‌شود بهتر خرید کرد و هم با جست‌وجویی

در اینترنت فیلم‌ها و عکس‌هایی پیدا کرد و کنج‌های

مختلف آن دیدنی‌ها را در آن یافت. اتفاقاً هم خرید اینجا

بهرت است و هم گاهی این فیلم و عکس‌ها چنان نگاهی

به ما می‌دهند که عمارا از دو وجب قد و چشم غیرمسلح

بتوان در واقعیت پیدایشان کرد.

این‌گونه سفرهای صنعتی امروز بدل شده‌اند به وظایف

ملال‌آوری که اگر به جا نباوریم، جلوی دیگران چیزی برای

خود کم گذاشته‌ایم یا

کلکسیون مفتوحات

گردشگری‌مان ورقی

کم خواهد داشت. سفر

یعنی گشتن، پیدا کردن

و اتفاقا رسیدن.

◄برگرفته از این

بیت سعدی است:

«سعدی به لب دریا

دردانه کجا یابی /

در کام نهنگان رو گر

می‌طلبی کامی»

◄صادق امیری/ خراسان شمالی

آگاهی‌هایی درباره ویژگی‌های بنا نوشته است.

برپایه گزارش او بنا در نیم‌فرسنگی سرخس،

در کنار کشف‌رود و هریرود قرار دارد. در صحن

بقعه و زیر گنبد جای دو قبر دیده می‌شود؛ یکی

پارچا، اما بدون نام و نشان و دیگری منهدم شده

است. آرامگاه در کمال استادی ساخته شده است

و هنگام آبادانی، ابنیه متعددی در اطراف آن

ساخته بوده‌اند. در داخل بنا کتیبه‌ای به خط نسخ

گچبری شده است که تاریخ ۷۵۷ هجری قمری

را نشان می‌دهد. متن کتیبه اصلی بنا که درون

طاق درگاه مقبره گچبری شده، چنین است: «فی

اتمام عمل هذا البقاع خدام شیخ‌الاسلام اعظم…

محمدابن محمدان لقمان… فی شهر سنه سبع

و خمسين و سبع مائه» کتیبه دیگری به این

مضمون: «هذا البقعه لامیرالکبیر… امیر محمد

خوارزم…» بر بنا موجود است که احتمالاً با قبر

دوم درون بقعه می‌تواند مربوط باشد. سوره جمعه

و آیاتی از سوره آل‌عمران از کتیبه‌هایی است که

بر جای‌جای درون طاق درگاه نقش بسته بوده

است. این آرامگاه در گذشته به نام «آل‌بابانصری»

شهرت داشته است. تزئینات داخلی آن مانند

گنبد هارونیه توس است. این بنا را که تزئینات

گچبری و آجرکاری ممتاز دارد، می‌توان در ردیف

بناهای مهم تاریخی و هنری ایران محسوب کرد.

این بنا با شماره ۱۶۵ در شمار آثار تاریخی باارزش

ایران به ثبت رسیده است. تابستان امسال در

اطراف بنا چندین شیء تاریخی کشف شد که

همین مساله بر اهمیت این بنا افزوده است.

که یکی از معدود مدارس جدید در ایران بعد از دارالفنون بوده است. آن مرحوم در اوج بحبوحه نهضت مشروطه و رواج افکار روشنفکرانه و حرکت آزادخواهانه مردم دست به کاری

ارزشمند زد که تا آن زمان در بسیاری از شهرهای بزرگ هم سابقه نداشت. در شرایطی که مکتبخانه‌ها با چوب و فلک دایر بود و گیوه بر سر دانش‌آموزان توسط میرزای مکتبخانه به

جهت برنداشتن سر از روی لوح‌های درسی رایج کوبیده می‌شد، و در زمانه‌ای که از دانش‌های روز و فرهنگ سایر ملل در آموزش سنتی

ایران خبر و اثری دیده نمی‌شد احداث مدرسه صمصامی حدوث انقلابی فرهنگی و سترگ بود، چه آنکه در همان زمان این اقدام، مورد انتقاد

و خرده‌گیری معدودی کوتاه‌اندیش واقع شد و اعتراض تا حدی بود که تحریک‌شدگانی ناآگاه و بی‌خرد به خانه مرحوم بیات هجوم بردند تا

به قول اربابان کهنه‌فروش خود، در این خانه کفر را ببینند. اما آن بزرگ‌مرد یقین داشت که «توبت کهنه‌فروشان در گذشت / نوفروشانید و

این بازار ماست».

مرحوم ذوالفقار بیات با پایمردی و دانشی که رهنمون او برای ماندگاری فرهنگ بود، بر آن شد تا مریضخانه صمصامیه و مستغلاتی دیگر

محمد قدمعلی